

## قطعنامه در مورد جنبش زنان

جنبش زنان ایران علیه تبعیض جنسیتی طی دو سال گذشته تحولات مهمی را پشت سر گذاشته است. دولت احمدی‌نژاد، با تصویب آیین‌نامه‌ها و مصوبات زن‌ستیز بی‌حقوقی زنان را تشدید کرده است و تعقیب و پی‌گرد فعالان جنبش زنان به امری روزمره تبدیل شده است. از سوی دیگر، تلاش جریانات لیبرال و بورژوا- مذهبی در شکل دادن به جنبشی "همه با هم" با هدف حفظ قوانین مبتنی بر اصول شرعی با روایت معتدل‌تری از احکام اسلامی، به شکست انجامیده است.

اوضاع کنونی ایجاب می‌کند که فعالان جنبش زنان برای برابری کامل حقوقی و سیاسی با یک استراتژی دقیق حرکت کنند و در عین تمرکز بر معضلات و مسایل زنان ایران، مساله را در بطن شرایط کنونی جهان و منطقه خاورمیانه ارزیابی نمایند.

آن چه که به عنوان ویژگی کنونی اوضاع خاورمیانه می‌توان از آن یاد کرد، در سطح سیاسی، کشاکشی است میان دو نیروی ارتجاعی؛ از یک سو، امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم آمریکا که در پی بازارهای وسیع‌تر و تسلط بیشتر بر منابع طبیعی و نیروی کار ارزان این منطقه جنگ‌افروزی و نسل‌کشی به راه انداخته است و در سوی دیگر، دولت‌ها و جریانات مرتجع مذهبی قرار گرفته‌اند که تلاش می‌کنند از احساسات سرکوب شده مردم منطقه، در جهت گسترش حکومت‌های دینی و تنگ‌تر کردن حلقه سرکوب و اختناق دینی بهره گیرند.

جمهوری اسلامی ایران نمونه بارز یک دولت مذهبی‌ست که می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت تقویت ارتجاع اسلامی منطقه بازی کند. حکومت اسلامی در صورتی که مجال یابد حاضر است از همه منابع انسانی و مادی جامعه ایران، در راه گسترش امپراتوری اسلام بهره گیرد. این مشخصه‌های جمهوری اسلامی خود بیانگر تلاش جناح مسلط حکومت در راستای اسلامی‌تر کردن جامعه، تعریف نهاد خانواده اسلامی و سرمایه‌گذاری بر روی تولید فرهنگ اسلامی است.

در عرصه‌ی سیاسی، تلفیق دین و دولت و حاکمیت اسلام سیاسی گره‌گاه و تشدیدکننده مصایب اجتماعی و اقتصادی زنان ایران است. تحقیر و بی‌حقوقی زن در عرصه خانواده و اجتماع توسط قوانین نوشته و نانوشته اسلامی تعیین و به زنان تحمیل می‌شوند. معیارهای اسلامی که در قانون اساسی، قوانین مدنی، قانون خانواده، قانون مجازات اسلامی و ده‌ها بخشنامه و دستورالعمل تبلور یافته‌اند، زن را به نیمه انسان و ابزار دست زورمداران و نظام مردسالار اسلامی حاکم تبدیل کرده‌اند.

زنانی که برای سیر کردن شکم فرزندان‌شان به تن‌فروشی روی می‌آورند، مجازات می‌شوند، و هم‌زمان نظریه‌پردازان حکومت، زنان را به ازدواج موقت یعنی تن‌فروشی اسلامی دعوت می‌کنند. در درون خانواده، زن برده‌ی مرد است و اگر بر این مناسبات نابرابر و ناعادلانه بشورد، قانون حمایت خانواده و دادگاه‌های اسلامی را در برابر خود می‌یابد که همانند دیوارهای بتونی در برابر او و در حمایت از خانواده اسلامی قد برافراشته‌اند که زن را ناگزیر می‌کنند یا به همان مناسبات نابرابر و غیر انسانی تمکین کند، یا دست به خودکشی بزند، و یا از همه حقوق و از فرزندان خود بگذرد و پس از سال‌ها دوندگی از شر زندگی نکبت‌بار خانوادگی که به او تحمیل شده، رها شود.

قوانین نوشته و نانوشته در عرصه اجتماع نیز زن را قدم به قدم تعقیب می‌کنند. زن، از زمانی که پایش را از خانه بیرون می‌گذارد، قوانین را در چهره‌ی حجاب اجباری، جداسازی جنسیتی در محل کار و تحصیل، تحقیر در محل کار و سرانجام محرومیت از امکان اشتغال برابر با مردان، دست‌مزد کمتر و به کارگیری در شرایط کاری که به بردگی بیشتر شبیه است، می‌یابد. فرهنگ مردسالاری در درون خانواده و در اجتماع، هویت انسانی زن را سرکوب می‌کنند.

این مجموعه در هم تنیده عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی وضعیت توده زنان را غیر قابل تحمل کرده است.

در عرصه سیاسی، این کلیت نظام حاکم است که در برابر زن قد برافراشته است و مطلقاً امکان‌ناپذیر است که با تعدیل این یا آن ماده از قانون مدنی و مجازات اسلامی گرهی از این مشکلات را گشود. اوضاع کنونی، بیش از پیش بر این واقعیت صحنه می‌گذارد که تحقق برابری کامل زنان در عرصه‌ی حقوقی و اجتماعی با مساله سرنگونی جمهوری اسلامی و جدایی دین از دولت پیوند ناگسستنی دارد.

در چنین شرایطی نه زنان درون دستگاه دولتی و نه زنانی که خود را از دولت مستقل می‌دانند اما منافع طبقاتی و ترس‌ها و جین‌شان سبب می‌شود که در عمل در کنار زنان دسته اول قرار گیرند، اساساً نمی‌توانند نقشی در تغییر وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان ایران ایفا نمایند. نهایت تلاش آنان این است که زهر نظم سراپا ارتجاعی حاکم را

بگیرند، و چهره حکومت دینی را آرایش کنند تا قابل تحمل شود.

جریان به اصطلاح فمینیسم لیبرال نیز نمی‌تواند حیات مستقلی داشته باشد. اینان با پیشرفت مبارزه، به ناگزیر به صورت آحاد پراکنده، یا به جبهه حکومت اسلامی و متحدانش ملحق می‌شوند و یا در صف زنان سکولار و چپ قرار خواهند گرفت.

مبارزه با حکومت مذهبی و برای تحقق جدایی دین از دولت، نمی‌تواند بدون مبارزه با توهم پراکنی لیبرال‌های مسلمان به سرانجام برساند. بنابراین، ضروری است که گرایش به اصطلاح لیبرال اسلامی را، که با شکست حاکمیت اسلام فاشیستی در تلاش است روایت‌های رقیب‌تری از احکام دینی را جایگزین قوانین فعلی نماید، افشاء و منفرد نمود. مبارزه علیه حکومت دینی، بدون مبارزه با توهم پراکنی لیبرال مسلمانان و فمینیست‌های لیبرال و منزوی نمودن آنان به سرانجام نخواهد رسید.

تلفیق دین و دولت، و حکومت مذهبی گره‌گاه مسائل زنان ایران است، اما تنها مساله نیست. حکومت اسلامی در عین حال پاسدار نظام اقتصادی ستم‌گرانه سرمایه‌داری است که استثمار و بی‌حقوقی انسان‌ها و به طور مضاعف زنان، از اصول تخطی‌ناپذیر آن است. در نظام سرمایه‌داری زن در خانه برده‌ی مرد، و در اسارت کار خانگی است. نیروی کار زن در خانه، صرف امور خانه‌داری و پرورش فرزندان می‌شود و در جامعه، در مشاغل پست به کار گرفته می‌شود و مزد کم‌تری نسبت به مرد دریافت می‌کند. این مشخصه‌های نظام ناعادلانه سرمایه‌داری در تلفیق با روبنای مذهبی شرایط زنان را غیر قابل تحمل کرده‌اند.

در ایران، بخش اعظم زنانی که شاغل هستند، به قطعه‌کاری در خانه و یا در کارگاه‌های کوچک اشتغال دارند که دستمزدشان در مقایسه با هزینه‌های زندگی به نحو حیرت‌آوری ناچیز است و از هرگونه حق قانونی بی‌بهره‌اند. زنان شاغل در بخش کشاورزی هر چند، بار اصلی تولید و کشت و برداشت را بر عهده دارند اما کارشان اساساً در چارچوب خانوادگی است و خود از حاصل کارشان بهره‌ای نمی‌برند. آمار نهادهای دولتی نیز اذعان می‌کنند که بخش اعظم فقیران ایران، زنان هستند و بخش عمده زنان سرپرست خانواده و خانواده‌های تحت مسئولیت آن‌ها در فقر مطلق روزگار می‌گذرانند. انبوه زنانی که برای تأمین زندگی خود به تن‌فروشی روی می‌آورند نیز گواه دیگری است بر این واقعیت که در جامعه فقیر ایران، زنان فقیرترین‌اند. بنابراین، هر تحول مثبتی در وضعیت توده زنان الزاماً تحولی در عرصه‌های اقتصادی نیز هست.

شرایط کنونی بیش از هر زمان ایجاب می‌کند که خشم، نفرت و پتانسیل مبارزه توده زنان ایران، که نابرابری و آپارتاید جنسیتی زندگی‌شان را به تباهی کشانده و نابرابری‌های اقتصادی همانند زنجیر به پای‌شان بسته شده، و مانع از آن می‌شود که تغییری در زندگی خود ایجاد نمایند، در راستای مبارزه‌ای هدفمند و متشکل سمت و سو داده شود.

فعالان چپ و لائیک جنبش زنان، به ویژه زنان سوسیالیست، در این میان قادرند نقشی کلیدی ایفا کنند. آنان قادرند توده‌ی زنان را حول مطالبات حقوقی و اقتصادی متشکل سازند. خواست جدایی دین از دولت و مذهب از مدارس، الغای لغو هر گونه تبعیض بر پایه‌ی جنسیت. برابری کامل حقوق اجتماعی و سیاسی زنان با مردان، برخورداری زنان از حقوق و مزایای کامل با مردان در ازای کار مساوی، مطالبات حداقلی هستند که عملی شدن آن‌ها لازمه‌ی پایان دادن به شرایط خفت‌بار کنونی است.

خطای بزرگی است هر آینه زنان چپ و کمونیست عرصه مبارزه بر سر تغییرات حقوقی را به زنان بورژوا- مذهبی واگذارند، بلکه باید با مشارکت فعال در بحث بر سر این مسایل، توده زنان را به حقوق و منافع‌شان آگاه کرد. برخورد به لایحه حمایت از خانواده به خوبی نشان می‌دهد که در صورت عدم مداخله فعالان چپ و کمونیست جنبش زنان در چنین مباحثی، نهایت انتقادات جریان‌ات بورژوا- مذهبی در چارچوب قوانین اسلامی و حکومت اسلامی است. خالی گذاشتن این عرصه، چشم‌پوشی از یک عرصه مهم آگاه‌گری در سطح توده زنان است.

جنبش زنان در مبارزه برای برابری کامل اجتماعی و سیاسی تنها نیست. جنبش طبقه کارگر ایران و جنبش دانشجویی متحدان این جنبش هستند.

پیوند میان جنبش زنان با جنبش کارگری و دانشجویی امروزه یک اصل مجرد و تئوریک نیست بلکه واقعیتی جاری و برخاسته از نیازهای عملی این جنبش‌هاست. فعالان این جنبش‌ها در بسیاری از موارد در بیش از یک عرصه درگیر هستند. و با بیداری آگاهی جنسیتی، مردان کارگر و مردان دانشجو نیز خود را در تحقق خواست‌های جنبش برابری‌طلبانه‌ی زنان ذی‌نفع می‌بینند.